

# راز ماندگاری

## عاشپورا

علی نقی میر حسینی



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

# راز ماندگاری عاشورا

نویسنده:

علی نقی میرحسینی

ناشر چاپی:

علی نقی میرحسینی

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

## فهرست

۵	..... فهرست
۶	..... راز ماندگاری عاشورا
۶	..... مشخصات کتاب
۶	..... مقدمه
۶	..... وقوف
۶	..... اشاره
۷	..... وقوف زهیر بن قین
۷	..... وقوف سعید بن عبدالله حنفی
۸	..... طواف
۸	..... اشاره
۸	..... طواف‌های زشت و زیبا
۹	..... گریه
۹	..... اشاره
۹	..... اشک شوق
۱۱	..... اشک بر مظلومیت
۱۲	..... استغاثه
۱۴	..... درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

## راز ماندگاری عاشورا

### مشخصات کتاب

عنوان: راز ماندگاری عاشورا  
 پدید آورندگان: امام سوم حسین بن علی (ع) (توصیف گر)  
 علی نقی میرحسینی (پدید آور)  
 وضعیت نشر: قم: علی نقی میرحسینی، ۱۳۸۷  
 نوع: متن  
 جنس: مقاله  
 الکترونیکی  
 زبان: فارسی  
 صاحب محتوا: موسسه فرهنگی و اطلاع رسانی تبیان  
 توصیفگر: جاودانگی  
 قیام عاشورا

### مقدمه

عاشورا از غمگین‌ترین روزهای دهر است. در این روز، ضدیت «حق پژوهان» و «باطل گرایان» به اوج خود رسیده و صدای «حق خواهی» و «انسانیت»، از حلقوم پر خون و بریده عدالت خواهان به گوش می‌رسد. علی‌رغم میل جلادان نگون‌بخت، سراسر عالم را، پرتو نور و ایمان خدا محوران فرا گرفته و ظلمت سرای بی‌خدایان را فتح می‌کند. سؤالی که در این جا وجود دارد، این است که: راز ماندگاری نهضت عاشورا در چیست و چگونه شهادت جمعی کوچک با تأثیرگذاری و ایجاد تحول در سطح جهان، از قالب زمان خارج شده و حقیقت پژوهان جهان را به شگفتی و تحیر واداشته است؟ تا حال از زوایای گوناگون به این پرسش پاسخ داده شده است؛ که هر کدام به جای خود مهم و ارزشمند است. اما نگارنده این نوشتار، جواب را در «ارکان عاشورا» جستجو می‌کند. به عبارت دیگر، دانستن ارکان عاشورا را قدمی در جهت گشوده شدن «راز بقای» این حماسه بزرگ می‌داند. چهار رکنی که در زیر مورد توجه قرار گرفته، از مهم‌ترین ارکان عاشوراست. عاشوراییان جهان، با عنایت به این چهار رکن، «پیروزی خون بر شمشیر» را باور خواهند کرد و حلقه ارادت و محبتشان، به شورآفرینان عاشورا، دو چندان خواهد شد.

### وقوف

### اشاره

وقوف در لغت به معنای ایستادن، دانستن، آگاهی و ایستادگی است. هم‌چنین به معنای چیزی را در راه خدا دادن. وقوف کننده کسی است که اول بداند و سپس برای حفظ آنچه دانسته، ایستادگی نماید. مقاومتش تا آن جا ادامه یابد که جان عزیزش را در مسیر آگاهانه خویش فدا کند. به نهال درختی که عمر زیاد ندارد، توجه کنید. با وارد ساختن فشاری، از جایش کنده می‌شود. اما یک درخت قوی و تنومند، ممکن است بر اثر فشار زیاد خم شود و یا حتی بشکند، اما هرگز جابه‌جا نمی‌شود. در نهایت، لبه تیز

تیشه و تبر را تحمل می کند، ولی گامی به عقب نمی رود. وقتی تمام رگ‌هایش بریده شد، نقش زمین می شود. می دانید چرا؟ چون به مرحله دانستن، آگاهی و ایستادگی رسیده است. به عبارت دیگر از مقام «وقوف»، که همان مرحله «ثبوت» است، بهره مند می باشد. عاشوراییان با عقل سر و خرد، پیر و مرادشان را شناختند. آن گاه برای حفظ و دفاع از او ایستادگی کردند و تا نوشیدن جام شهادت استوار ماندند. آن‌ها در مسیری که برگزیدند، یک لحظه هم شک و تردید نکردند. نسبت به اهدافشان ثابت ماندند و قدمی به عقب برنداشتند. از امام و رهبرشان جانانه دفاع کردند، اما مصالحه، مسامحه و معامله هرگز! آن‌ها تیرها، شمشیرها، نیزه‌ها، سنگ‌ها، طعن‌ها و تحقیرها را به جان خریدند و افتادند و مرگی جاودانه را پذیرفتند. و در این مسیر هولناک، لحظه‌ای ندامت و پشیمانی از خود نشان ندادند. آن‌ها با مقاومتشان ثابت کردند که از بهترین وقوف کنندگانند و در سایه سار همین وقوف، به اندیشه، بیداری و هوشیاری کامل دست یافتند. کوه‌ها را لرزشی است؛ عقاید آن‌ها را خیر! دریاها را تلاطمی است، عواطف آن‌ها را نه! کم رنگ بودن آفتاب قابل تصور است، اما کم رنگی ایمان و سطحی نگری اندیشه‌های آن‌ها را خیر. ایثار و مردانگی و غیرتشان، قامت سروها را شکست و اشک از چشم ستاره ستاند. زیرا دانسته بودند که «امامت» یکی از محورهای وقوفشان است. وقوف، پیرامون «محور»، ریشه قرآنی دارد. در آیه زیر «عدالت» یکی از محورها معرفی شده است: (لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ...); ما رسولان خود را با دلایل روشن فرستادیم و با آن‌ها کتاب (آسمانی) و میزان (شناسایی حق از باطل و قوانین عادلانه) نازل کردیم " تا مردم قیام به عدالت کنند...؛ به عبارت دیگر، قرآن را به پیامبر (ص) نازل کردیم تا مردم بر «عدالت اجتماعی» وقوف کنند. عدالت را بشناسند و عادلانه زندگی کنند؛ چون که «عدل اساس است» و مانند «امامت و رهبری» محوریت دارد.

### وقوف زهیر بن قین

زهیر بن قین یکی از کسانی بود که در شب عاشورا، بعد از سخنرانی امام حسین لب به سخن گشود و در ضمن گفتار، رها کردن خیم حسین را در تاریکی شب، مردود دانست. او در فرازی از سخنانش خطاب به امام گفت: «یابن رسول الله! به خدا سوگند! دوست داشتم که در راه حمایت از تو هزاران بار کشته، باز زنده و دوباره کشته شوم و باز آرزو داشتم که با کشته شدن من، تو و یا یکی از جوانان بنی هاشم از مرگ نجات می یافتی.»

### وقوف سعید بن عبدالله حنفی

هنگام ادای فریضه ظهر امام طبق پیشنهاد ابو ثمامه صائدی به نماز ایستاد. سعید بن عبدالله از جمله کسانی بود که برای دفاع از امام در مقابل تیرهای قساوت خصم، سینه خود را سپر قرار داد. او پس از تمام شدن نماز، در حالی که چشمه‌های خون از بدنش بیرون زده بود، بر اثر ضعف و خون‌ریزی، به زمین افتاد. همان دم روی دل به سوی کردگار بی همتا کرد و چنین زمزمه نمود: «خدایا! به این مردم لعنت و عذاب بفرست. مانند عذابی که بر قوم عاد و ثمود فرستادی. و سلام مرا به پیامبرت برسان و از این درد و رنجی که به من رسیده است او را مطلع کن. زیرا هدف من از جانبازی و تحمل این همه درد و رنج، رسیدن به اجر و پاداش تو از راه یاری نمودن به پیامبرت می باشد.» آنگاه چشم‌های اشک آلود و خون گرفته‌اش را باز کرد و به سیمای برافروخته سلیمان کربلا دوخت. لحظه‌ای به تماشای چهره دلربای مقتدایش مشغول شد و گفت: «أَوْفَيْتَ يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ؟! «فرزند رسول خدا! آیا من وظیفه‌ام را انجام دادم؟ امام که به نگرانی آن نخل ز پا فتاده نیستان کربلا پی برده بود، فرمود: «نعم، أنت أمّامی فی الجَنَّة!»؛ آری (تو وظیفه دینی و انسانی خود را به خوبی انجام دادی) و تو پیشاپیش من در بهشت برین هستی. چگونه است حال مردی که سیزده چوبه تیر در بدنش فرو رفته؟ او به جای آه و ناله و باریدن سرشک غم، به یاد وظیفه دینی‌اش می افتد و با نگرانی از امامش می پرسد که آیا

وظیفه‌اش را به شایستگی انجام داده است یا خیر. مگر نه این است که او و سایر هم‌زمانش وقوف کنندگانی بودند که با شناخت و آگاهی از «محور بودن امامت»، پیرامون آن امام همام وقوف کردند؟

## طواف

### اشاره

طواف در لغتِ گردِ چیزی گشتن، دور زدن و پیرامون کعبه چرخیدن است. تا انسان به چیزی علاقه نداشته باشد، دور آن نمی‌گردد. هنگامی که محبتِ کسی در دل انسان جای گرفت؛ به فکر طواف و ابراز احساسات می‌افتد؛ سعی می‌کند خودش را با آن فرد هم‌رنگ و هم‌آهنگ سازد. محبت در واقع همان «رکن» است. تا انسان رکنی نیابد، طواف نمی‌کند. اما وقتی که رکنی پیدا کرد، با توجه به قدر معرفتش، به دور آن طواف می‌کند. طواف با نگهبانی فرق دارد. نگهبانان ممکن است یک یا دو طرف را پاس بدارند. و چه بسا در حال انجام وظیفه، به خواب روند و یا ترک وظیفه نمایند. اما طواف کنندگان چنین نیستند. آن‌ها با شناخت و درک عمیق، استوارتر از نگهبانان هستند. زیرا که طواف کننده، اول به رکنی ایمان می‌آورد. این عشقش به آن رکن، مانع خواب، غفلت و ترک وظیفه‌اش می‌شود. او در انجام وظیفه‌اش، هرگز به یک و یا دو طرف اکتفا نمی‌کند. بلکه هر چهار طرف رکنش را، چون نگینی در بر گرفته، پیرامونش به طواف می‌پردازد. چرا ما به دور کعبه طواف می‌کنیم؟ چون کعبه از مهم‌ترین ارکان دین ماست. کعبه خانه خداست. خانه خدا محوریت دارد. از شایسته‌ترین طواف کنندگان، امیرالمؤمنین علی (ع) است. او در جنگ احد، هنگامی که بیشتر مجاهدان اسلام، پیامبر (ص) را رها کرده بودند، از آن حضرت که رکنش بود، جدا نشد. به همین جهت همواره دور پیامبر طواف می‌کرد. «علی یطوف حول النبی».

### طواف‌های زشت و زیبا

قرظۀ بن کعب، از صحابه رسول خدا و راویان حدیث و یاران علی (ع) بود. او در جنگ‌های مختلف، از جمله غزوه احد در رکاب رسول الله به مبارزه پرداخت. در جنگ صفین نیز یکی از پرچم‌داران امیر مؤمنان (ع) بود. از طرف آن حضرت مدتی در سیمت استانداری فارس، ایفاء وظیفه کرد. در سال ۵۱ ق. از دنیا رفت. از او چند فرزند به جا ماند. در میان فرزندان او «عمرو» و «علی» از شهرت و معروفیت بیشتری برخوردارند. هر دو از طواف کنندگان بودند. رکن عمرو «حسین ابن علی (ع)» بود. اما علی «یزید» را به محوریت برگزیده بود. یکی رکن الهی داشت و به دور محوریت «الله» طواف می‌کرد. دیگری رکن شیطانی که به دور محوریت «یزید» مشغول طواف بود. از عمرو ایثار و فداکاری به جای ماند. از برادرش، شقاوت و بدبختی و عصیان. عمرو نور شد و برادرش ظلمت! عمرو سعادت‌مند همیشگی شد و برادرش شقاوت‌مند جاودانی! وی هم‌زمان با امام حسین (ع) وارد کربلا شد. حضرت مأموریت گرفت و گو با عمر سعد را بر وی محول کرد. عمرو تا ورودِ شمر به کربلا، این وظیفه را به شایستگی انجام داد. در روز عاشورا از اولین کسانی بود که از امامش اجازه جهاد گرفت. بعد از مدتی نبرد، برای تنفس و تجدید قوا نزد امام برگشت. ظهر شده بود. امام و یارانش به نماز ایستاده بودند. او با سعید بن عبدالله، حفاظت جان امام را بر عهده گرفتند. نماز که تمام شد، او نیز به زمین افتاد. چندین چوبه تیر به سر و سینه‌اش جای گرفته بود. سخنان هم‌رزم شهیدش و پاسخ امام را شنیده بود. او نیز خطاب به امام، سؤال سعید را تکرار کرد: «أَوْفَيْتَ يَا بْنَ رَسُولِ اللَّهِ؟!»، امام بعد از پاسخ سؤال او، چنین به سخنش ادامه داد: سلام مرا به رسول خدا برسان و به او ابلاغ کن که من نیز در پشت سر تو به پیشگاه او و به دیدارش نایل خواهم گردید. در آن لحظات غمبار، روح آن مرد ایثار و مقاومت به ملکوت اعلیٰ پر گشود و به خیل شهیدان کربلا پیوست. او با ریختن خون خویش تا آنجا قِداست یافت که

امام عصر (عج) چنین به او سلام می‌گوید: «السلام علی عمرو بن قرظۀ الانصاری». اما برادرش، علی بن قرظۀ، همراه عمر بن سعد و با لشکریان کوفه، نه برای دفاع از حسین (ع) که برای جنگ با او وارد کربلا شد. در روز عاشورا شنید که برادرش کشته شده است؛ مهر برادری، آشفته‌اش ساخت. قلب سختش را به فشار آورد. از میان صفوف لشکر بیرون آمد. خطاب به فرزند رسول خدا (ص) گفت: «یا حسین! یا کذاب و ابن کذاب (!) اَعَزَّتْ اُخَى و اَضَلَّتْهُ فَقَتَلْتَهُ»؛ حسین! ای دروغگو و پسر دروغگو (!) برادر مرا گول زدی و گمراه کردی و او را به قتل رساندی. امام که به سبکی عقل و مرگ وجدان او پی برده بود، چنین پاسخ داد: «آئی لم اغرر اخاک و ما اضللته و لکن هداه الله و اضلک»؛ من برادر تو را گول نزدم و گمراه نکردم، ولی خدا او را هدایت و تو را گمراه نمود. علی بن قرظۀ که هم‌چنان بر مرکب جهل و خودخواهی سوار بود، به سخن دلسوزانه و روشن‌گرانه امام، توجهی نکرد. بی ادبانه خطاب به حضرت گفت: - خدا مرا بکشد اگر تو را نکشم. به امام حمله ور شد. نافع بن هلال که از یاران امام بود، نیزه‌ای بر او وارد کرد. نقش زمین شد. دوستانش به کمکش شتافتند. بدن مجروحش را به سوی لشکر کوفه حمل کردند.

## گریه

## اشاره

گریه از ویژگی‌های انسان است. انسان با ریختن اشک به آرامش می‌رسد. قوی‌ترین انسان‌ها هم گریه می‌کنند. چشم‌گریبان چشمه فیض خدا است. چشمان اشک‌بار نزد خداوند احترامی خاص دارند. البته همه گریه‌ها از چنین قداستی برخوردار نیستند؛ گاهی گریه صفت منفی انسان می‌شود. این نوع اشک ریختن‌ها، ناپسند و بی‌ثمر است. در عاشورا گریه بسیار است. گریه‌های نهضت کربلا را می‌توان به دو قسم تقسیم کرد:

## اشک شوق

اشک شوق در میان عاشوراییان حسینی بسیار بود. شوق دیدار با خدا. شوق نوشیدن شربت شهادت. شوق رسیدن به بهشت برین. شوق دیدار پیامبر و علی و فاطمه (ع). شهدای کربلا را گذر لحظات دشوار بود. صبر و انتظار تا رسیدن لحظه شهادت، عذابشان می‌داد. همین، باعث بارانی شدن چشمانشان می‌شد و آسمان دیدگان‌شان را مرطوب و معطر می‌ساخت. گرچه افرادی چون «بُریر ابن خضرمی» نیز بودند که در فرجام آن شوق لطیف، گل لبخند بر لب‌های خشکیده‌اش رویاند؛ اما بیشتر عاشوراییان ذوق زده لقاء حق، این شور و شوق بی‌انتهای با باریدن اشک دیدگان‌شان گرامی می‌داشتند. آن‌ها صورت‌هایشان را به خاک گرم کربلا می‌کشیدند و مدام «حسین! حسین!» می‌گفتند. همواره با مولایشان درد دل می‌کردند که: چرا زودتر اجازه میدان نمی‌دهی؟ ۱. قاسم ابن الحسن (ع) یکی از آن پروانه‌های عاشق خداست. از عمو پرسیده بود: آیا من هم کشته می‌شوم؟ امام در پاسخ فرموده بود: مرگ نزد تو چگونه است؟ پاسخ داده بود که: «أَحْلَى مِنَ الْعَسَلِ». حال نوبت آن رسیده بود که به میدان برود. اما عمو اجازه نمی‌داد. او اصرار می‌کرد و عمو مانع می‌شد. به پشت خیمه‌ها رفت. زانوان غم در بغل گرفت و گریست. تا این که یاد وصیت پدرش افتاد. بار دیگر خودش را به امام رساند. دست عمو را بوسید. شروع کرد به گریه کردن. عمو تاب نیاورد. دست به گردن قاسم نهاد. او را در آغوش گرفت. هر دو گریستند. قاسم از شوق لقاء خدا، عمو به حال یتیم برادر. ۲. هنوز رفت و آمدها میان کربلا و کوفه ممنوع نشده بود که دو نفر از قبیله «همدان» خودشان را برای دفاع از امام به کربلا رساندند. آنها «سیف بن حارث بن ربیع» و «مالک بن عبدبن سریع» بودند. با این که مادرشان یکی بود، اما آن دو عموزاده بودند. روز عاشورا فرا رسید. کثرت سپاه دشمن و قلت مجاهدان راه حقیقت را مشاهده کردند. بارانی از اشک بر گونه‌های سوخته و چهره آفتاب زده‌شان جاری شد. هنوز قطرات



اشک چشمانشان نخشکیده بود که خدمت امام رسیدند. امام که به اشک و ناله آن‌ها نگریست، فرمود: «یا ابنی آخوی ما بیکیکما؟ فو الله انی لارجو ان تکونا بعد ساعه قریز العین...»؛ ای فرزندان برادرانم! سبب گریه شما چیست؟ به خدا سوگند! من امیدوارم که پس از ساعتی چشم شما روشن (و با ورود به بهشت برین) خوشحال و مسرور باشید. عرضه داشتند: «جعلنا الله فداک لا والله ما علی انفسنا تبکی ولكن تبکی علیک تراک قد اُحیط بک و لا نقدُر علی ان تمنعک باکثر من انفسنا»؛ یابن رسول الله! جان ما به قربانت! به خدا سوگند! گریه و ناراحتی ما، نه برای خود، که برای شماست. می‌بینیم که دشمن، شما را احاطه کرده است. برای دفاع از شما، خدمت شایسته و عمل قابل ملاحظه‌ای، از ما ساخته نیست؛ مگر همین خدمت کوچک و ناقابل که فدا شدن در حضورتان است. امام در مقابل وظیفه‌شناسی و احساس مسئولیت آنان فرمود: «جزا کما الله یا ابنی آخوی عن وجدکما من ذلک و مواساتکما ایای احسن جزاء المتّقین...» خداوند در مقابل این درک و احساس شما و این یاری و مواساتان که درباره من انجام می‌دهید، بهترین پاداش متقیان را به شما عنایت کند. طبق نقل ابومخنف، در آن لحظه که آن دو مشغول گفت و گو با امام بودند، «حظله بن أسعد»؛ یکی دیگر از یاران امام، در مقابل صفوف دشمن ایستاده بود و فریب خوردگان سپاه یزید را موعظه می‌کرد. طولی نکشید که آن مبلغ جناح حق به شهادت رسید. سیف و مالک که به خون تپیدن حظله را نظاره کردند، رو به میدان نهادند. چنان در شتافتن به سوی نبرد به مسابقه و رقابت پرداختند که در رثای ادای مسئولیتشان نوشته‌اند: «فأسْتَفْدُ ما یَسْأَبِقان» بعد مدتی نبرد، رو به خیمه‌ها نموده، بانگ برداشتند: «السلام علیک یابن رسول الله!» امام در پاسخ آن دو جوان رهیده از اسارت دنیا فرمود: «و علیکما السلام و رحمۃ الله و برکاته». این، آخرین وداع آن دو با امام بود. آن‌گاه هر دو با هم وارد جنگ شدند و از هم دیگر حمایت نمودند. هر گاه یکی از آنان در محاصره دشمن قرار می‌گرفت، دیگری به یاری اش می‌شتافت و با درهم کوبیدن صفوف خصم، عموزاده‌اش را نجات می‌داد. تا این که هر دو جام شهادت نوشیدند. آری، اگر این دو جوان، بر اندک بودن یاران حق و بر افزون بودن حامیان باطل، اشک می‌ریزند و از این که در حمایت از حق، توانی بیش از فدا کردن هستی خود ندارند، متأسف و متأثر می‌شوند و اگر در مسیر شهادت مسابقه می‌گذارند؛ از راه دور، ذوق زده و خوشحال، با امامشان تجدید بیعت و خداحافظی می‌کنند، برای یک حقیقت است. آن حقیقت چیزی نیست، جز احساس وظیفه و درک مسئولیت. ۳. خانواده‌ای سه نفره که عشق حسینی به سر داشتند، وارد کربلا شدند. پدر، «جناده انصاری» نام داشت. نام فرزند «عمر بن جناده» بود؛ نوجوانی که خداوند، عشق حسین را در قلب کوچکش جا داده بود. پدر به خون افتاد و به عرشیان پیوست. عمر که بیش از سیزده بهار از عمرش نگذشته بود، قدم به پیش نهاد. از امام اجازه نبرد طلبید. حسین بن علی (ع) که با دیدن او خاطره پدر شهیدش را به یاد آورد، روی دلش را پرده‌ای از غم گرفت. رو به باقی مانده عاشوراییان فرمود: «هذا غلام قتل أبوه فی الحمله الاولى و لعل أمه تکره ذلک»؛ این نوجوان که پدرش در حمله اول کشته شد، شاید بدون اطلاع مادرش تصمیم به نبرد گرفته است و مادرش به کشته شدن وی راضی نباشد. با شنیدن کلام امام، اشک، مژگان مضطرب عمر را پر کرد. در حالی که نوعی یأس، در قلب کوچکش راه یافته بود، به عدم موفقیتش اندیشید. گویا زبان حالش این بود: - نکند جنگ تمام شود و من از کاروان رو سفیدان عاشورایی عقب بمانم! این‌جا بود که بی صبرانه خطاب به امام، عرضه داشت: «إنه أُمی أمرتنی»؛ نه، نه به خدا مادرم به من دستور داده تا جانم را فدای شما و خونم را نثار راهت کنم. امام چون پاسخ مردانه‌اش را شنید؛ اجازه داد تا او نیز صحنه جاویدانه دیگری در عرصه این کارزار سرنوشت ساز، بیافریند. عمر در مقابل صفوف دشمن قرار گرفت؛ خطاب به گمراه شدگان کوفه و شام چنین رجز حماسی بر لب آورد: امیری حسین و نعم الأمیر سیرور فؤاد البشیر النذیر علی و فاطمه و الداه فهل تعلمون له من نظیر امیر من حسین است و چه نیکو امیری! سرور قلب پیامبر، بشیر و نذیر است؛ پدر و مادرش علی و فاطمه هستند. آیا برای او همانندی می‌دانید؟ آن‌گاه شجاعانه قلب سپاه کفر را شکافت و مردانه شمشیر زد. پس از مدتی، تیغ‌های ستم نابخردان، تن کوچکش را با قساوت تمام پاره پاره کردند و چه زود روح بزرگ او به شهیدان کربلا پیوست. آن‌گاه دشمن نابکار، سر از پیکرش جدا کرده به سوی خیمه‌های امام انداختند. مادرش که از دور شاهد دلیری و جانبازی

فرزندش بود، شتابان از خیمه‌اش بیرون شد. لحظه‌ای؛ سر خونین پسرش را به سینه چسباند. آن‌گاه خاک و خون‌ها را از سر او پاک کرد. نگاهی عاشقانه به سیمای خون رنگ فرزند شهیدش انداخت. همان دم چشمانش به ستونی از سپاه دشمن افتاد که در آن نزدیکی جولان می‌دادند. مادر دل‌سوخته، سر پسرش را چون نیزه سهمگین به سوی آنان پرتاب کرد. سر به تن یکی از دشمنان خدا اصابت کرد و به خاک افتاد. مادر که از کشتن یک نفر از دشمنان، آرام نمی‌شد، در جستجوی سلاح مرگ‌بارتری بود. با هدف یافتن چنین سلاحی، به سوی خیمه‌ها برگشت. طولی نکشید، با چوبی که در دستش بود، به سوی دشمن شتافت و در حال نبرد بود که چنین رجز می‌خواند: اِنِّی عَجُوزٌ فِی النَّسَاءِ ضَعِیْفَةٌ خَاوِیَةٌ بِاللَّیْئَةِ نَحِیْفَةٌ اَضْرَبُکُمْ بِضَرْبَةٍ عَنِیْفَةٍ دُونَ بَنِی فَاطِمَةَ الشَّرِیْفَةِ مَنْ دَر مِیَانِ زَن‌هَآ، زنی ضعیف هستم، زنی پیر و فرتوت و لاغر، که در دفاع و حمایت از فرزندان فاطمه عزیز، بر شما ضربه محکمی وارد خواهم ساخت. بعد از مجروح کردن دو نفر از سپاهیان دشمن، با اشاره امام به سوی خیمه‌ها برگشت. راستی! آیا سراسر این حوادث گریه و اشک نیست؟ آیا این گریه‌ها، اشک حسرت، ندامت، تکدی‌گری و سلطه‌پذیری است؟ هرگز! بلکه اشک شوق، عشق، آگاهی آفرین، و ماندگار است. به این خاطر است که سه امام معصوم به آن جوان شیفته «آل الله» سلام دادند. معنای سلام امامان باقر، صادق و مهدی (ع) به آن جوان سیزده ساله چه می‌تواند باشد؟

### اشک بر مظلومیت

نوع دیگر گریه که ارزشمند و پویاست، گریه بر مظلومیت است. یاران عاشورایی امام، وقتی به حضرت چشم می‌دوختند؛ اشک می‌ریختند. زبان حال آنان خطاب به امام چنین بود: «شما تنها شدید، کسی نیست تا شما را یاری کند.» راستی! مگر تنهایی رهبر گریه دارد؟ بله، گریستن به جای خود که خون باید ریخت و جان باید داد. تنهایی و مظلومیت رهبر اشک ریختن‌ها، غصه خوردن‌ها و رنج بردن‌ها دارد. نباید کاری کرد که ولی فقیه احساس تنهایی کند؛ دلش از اعمال و رفتارمان به تنگ آید؛ احساس غربت کند. عمار بن یاسر یکی از گریه‌کنندگان است که برای مظلومیت رهبرش اشک می‌ریزد. وقتی دست‌های علی (ع) را بستند و به سوی مسجد بردند؛ خیلی برای عمار سخت آمد. شروع کرد به گریه کردن؛ به حدی اشک ریخت که صدایش از دور شنیده می‌شد. می‌گفت: - چرا علی (ع) به من اجازه نمی‌دهد تا یک تنه در مقابل این‌ها بایستم؟ چه زیبا است در این‌جا، یادآوری فرازهای از حماسه سازان عاشورا: - مسلم بن عوسجه از صحابه پیامبر (ص) بود. او مرد شجاعی بود که در کوفه به حسین بن علی (ع) نامه نوشت و حضرت را به آن شهر دعوت کرد. او پس از ورود ابن زیاد به شهرش، و شهادت مسلم بن عقیل، با اهل و عیالش برای دفاع و حمایت از پیشوایش، به خیل سپاهیان امام حسین (ع) پیوست. تا آخرین قطره خونش نسبت به پیمان خود وفادار ماند. گفت و گوی او با امام در شب عاشورا عبرت‌انگیز و تحول آفرین است. در آن شب، امام خطاب به یارانش خطبه‌ای به این مضمون، ایراد نمود: «دشمن فقط به من کار دارد. من بی‌عتم را از شما برداشتم. از تاریکی شب استفاده کنید؛ جانتان را از مرگ نجات دهید.» آن‌گاه چند تن از یارانش اظهار وفاداری کردند. یکی از آن‌ها مسلم بن عوسجه بود. او چنین لب به سخن گشود: «یابن رسول الله! ما چگونه دست از یاری تو برداریم؟ در این صورت در پیشگاه خدا چه عذری خواهیم داشت؟ به خدا سوگند! من از تو جدا نمی‌شوم تا با نیزه خود سینه دشمنان تو را بشکافم و تا شمشیر در دست من است، با آنان می‌جنگم و اگر هیچ سلاحی نداشتم با سنگ و کلوخ به جنگشان می‌روم تا جان، به جان آفرین تسلیم کنم.» و سرانجام، در روز عاشورا با تن خون آلود به روی خاک افتاد. حسین بن علی (ع) به همراه حبیب بن مظاهر بالینش رسیدند. امام با دیدن تن مجروح او فرمود: «رَحِمَكَ اللهُ يَا مُسْلِمَ». آن‌گاه با تداعی وفاداری مسلم و عدم تزلزلش در این راه، آیه زیر را تلاوت کرد: (فَمِنْهُمْ مَنْ قَضَىٰ نَحْبَهُ وَمِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ وَمَا بَدَّلُوا تَبْدِيلًا)؛ بعضی از آن‌ها به پیمان خود عمل نمودند و بعضی دیگر به انتظار نشستند و تغییر و تبدیلی در پیمانشان ندادند. در آن لحظات خونبار حبیب رو به مسلم گفت: مسلم! کشته شدن تو برای من سخت است ولی به تو مؤذنه می‌دهم که تا چند لحظه دیگر وارد

بهشت می‌شوی. مسلم در آن حال که رمقی بیش نداشت، به حق حبیب چنین دعا کرد: «جَزَاكَ اللَّهُ خَيْرًا». حبیب در حالی که آه عمیقی از سینه پر اسرارش بیرون می‌داد، گفت: اگر می‌دانستم که پس از تو بلافاصله به میدان نمی‌روم، دوست داشتم، اگر وصیتی داشته باشی انجام دهم. مسلم در حالی که به امام اشاره می‌کرد با صدای ضعیف و لرزان گفت: «أَوْصِيكَ بِهَذَا أَنْ تَمُوتَ دُونَهُ؛ وصیت من این است که تا آخرین قطره خونت دست از او (امام حسین (ع)) برنداری. حبیب در حالی که جان دادن دوستش را می‌دید، گفت: - به خدا سوگند! این وصیت تو را عمل خواهم کرد. و در همان لحظات حزن‌انگیز بود که روح بزرگ مسلم به ملکوت اعلی پیوست. راستی! این عاشق سال‌خورده کوی حسینی، به چه می‌اندیشید که در لحظات پایانی حیاتش، زن و فرزند و اموالش را به یاد نیاورد و به جای وصیت‌های معمول، با چنین وصیتی حماسی، حبیب بن مظاهر را در تداوم راه مقدسش تشویق و ترغیب کرد؟! مگر نه این بود که او تنهایی امامش را حس می‌کرد و غربت پیشوایش به تصورش می‌آمد و رنج می‌برد. تنهایی و بی‌کسی رهبرش عذابش می‌داد. همین مظلومیت بود که در گلویش بغضی ایجاد کرد. اگر کسی در چنین شرایطی بغضش بترکد و اشکش جاری شود، گریه او چه معنایی دارد؟ آیا نه این است که او بر مظلوم می‌گرید و گریه بر مظلوم شفاعت‌بخش و ارزنده و سازنده است؟!»

## استغاثه

استغاثه در لغت به معنای فریادرسی خواستن، دادرسی خواستن و دادخواهی کردن است. وقتی همه درها بسته می‌شود، خطرات جانی و مالی انسان را تهدید می‌کند، آن وقت، ناخودآگاه استغاثه می‌آید و انسان با فریاد زدن و ناله کردن، دیگران را به کمک می‌طلبد؛ به این امید که شاید در بین شنوندگان، فردی پیدا شود تا او را از این مهلکه نجات دهد. استغاثه مراتبی دارد. مرتبه اول آن، کمک طلبیدن از دیگران و نوعی مظلوم‌نمایی است. اما مرتبه بالاتر آن که شیوه مردان هدف‌مند و ستارگان آسمان هدایتند، با نوع اول تفاوت دارد. هدف از مرتبه بالاتری آن، نه طلب کمک و مظلوم‌نمایی که نوعی اتمام حجت و بیدارسازی چشمان خفته، جلا-بخشیدن دل‌های مرده، زنگار زدایی و شفای وجدان‌های بیمار است. در عصر عاشورا فقط یک نفر استغاثه داشت. آن هم با نیت بیداری و هدایت گمراه شدگان لشکر کوفه و شام. آن فرد، جز حسین بن علی (ع) کسی نبود. اینک در پایان این نوشتار، به گوشه‌هایی از استغاثه آن کشته راه عشق توجه نموده و همزمان، دیدگانمان را بوسه گاه قطره‌های اشک می‌نمایم. ۱. قبل از شهادت طفل شش ماهه‌اش، وقتی سنگدلی آن نابکاران یزیدی را تماشا کرد، دلش به سوزش آمد. رو به گروه دشمنان نمود و چنین استغاثه کرد: «هَيْلَ مِنْ مُعَيْثٍ يَرْجُوا اللَّهَ فِي إِغَاثَتِنَا؟ هَيْلَ مِنْ مُعِينٍ يَرْجُوا مَا عِنْدَ اللَّهِ فِي إِعَاثَتِنَا؟» آیا کسی هست از حرم رسول خدا، دشمن را دفع کند؟ آیا خداپرستی هست تا از خدا بترسد؟ آیا فریاد رسی هست که امید به خدا داشته باشد و به فریاد ما برسد؟ با این جملات آتشین و دردآلود، احتمال آن می‌رفت که دل‌های چون سنگ دشمنان نرم شود و به ندای مظلومانه امام زمان خویش پاسخ مثبت دهند. آیا چنین شد؟ این را باید از برخوردهای بعدی آنان فهمید. امام بعد از بیان این جملات، طفل شیرخواره‌اش را که از سوز عطش بی‌تاب بود، در آغوش گرفت و به آن‌ها نزدیک شد. آن‌ها نیز لبان کبوتر تشنه حرم رسول الله را سیراب کردند، اما با تیر سه شعبه!! ۲. امام بعد از پندها و اندرزهای زیاد، مشغول مبارزه شد. تیراندازان دشمن حضرت را تیر باران کردند. دیگر طبق دستور فرمانده شان به سوی خیمه‌های امام حرکت کردند و حرم نشینان اهل بیت را مورد حمله قرار دادند. گریه و ناله زنان و کودکان به گوش امام رسید. کوهی از درد بر دل محزونش سنگینی کرد. همان دم رو به آن‌ها چنین استغاثه نمود: «وَيْلُكُمْ يَا شَيْعَةَ آلِ أَبِي سَفْيَانَ، إِنْ لَمْ يَكُنْ دِينَكُمْ وَ كُنْتُمْ لَا تَخَافُونَ الْمِعَادَ، فَكُونُوا أَحْرَارًا فِي دُنْيَاكُمْ هَذِهِ وَ ارْجِعُوا إِلَيَّ اِعْقَابِكُمْ إِنْ كُنْتُمْ عُرْبًا كَمَا تَزْعُمُونَ؛ وای بر شما ای پیروان ابی سفیان! اگر دین ندارید و از قیامت نمی‌هراسید، پس در دنیای خود آزاد باشید. به پدران و گذشتگان خود نگاه کنید؛ اگر غیرت دارید، برگردید.» شمر صدا زد: «مَا تَقُولُ يَا حُسَيْنُ؟!» پسر فاطمه چه می‌گویی؟ امام فرمود: اَنَا الَّذِي أَقَاتِلُكُمْ وَ تُقَاتِلُونِي وَ النِّسَاءُ لَيْسَ عَلَيْهِنَّ جُنَاحٌ فَاْمَنْعُوا عُنَاتِكُمْ عَنِ التَّعَرُّضِ لِحَرَمِي مَا دُمْتُ حَيًّا؛» من با شما می‌جنگم و شما با

من می‌جنگید، زنان که از قوانین جنگی برکنارند و باید در امان باشند؛ چرا آنان را مورد حمله قرار داده‌اید؟ تعرض نادانان و طغیان گرائتان را به حرم و خاندان من بازگیرید؛ تا من زنده‌ام نمی‌توانم منظره حمله به آن‌ها را تحمل کنم. طاقتم نیست که در گرد خیام حرم بنگرم مردم دون، این همه فریاد کنند چون که ببینید یتیمان مرا سرگردان یاد از قهر خدا در صف میعاد کنید بروی خار مغیلان چه پراکنده شوند یاد مرغان چمن در کف صیاد کنید شمر گفت: «لَمَكْ ذَلِكْ يَا ابْنَ فَاطِمَةَ!» فرزند فاطمه! این حق را به تو می‌دهیم. سپس سپاهیان را صدا کرد: «الْيَكُمُ عَن حَرَمِ الرَّجُلِ وَاقْصِدُوهُ بِنَفْسِهِ...»؛ دست از حرم وی بردارید و به خود وی حمله ور شوید... به این ترتیب، متجاوزان، از محاصره خیام حرم دست برداشتند و دیگر باره به حضرت حمله ور شدند. ۳. امام هنگامی که به اجساد اصحاب و یارانش، که چون سروهای بی سر، روی زمین افتاده بودند؛ نگاه کرد. و به جوانان بنی هاشم، که با پیکرهای خونین، چون شاخه‌ای جدا شده از نخل، روی خاک گرم کربلا آرمیده بودند، چشم دوخت؛ دلش به درد آمد و خطاب به آن‌ها فرمود: «این اخی، این مساعدی، این العباس، یا اخی الْآن قَلَّتْ حِيلَتِي... یا اخی ترکنتی وحیداً غریباً بین الاعضاء؛ فنادی یا مسلم بن عقیل! و یا هانی بن عروه، یا حبيب بن مظاهرو یا زهير بن قين... مالی انادیکم فلا- تجیبونی، و ادعوکم فلا- تسمعونی، انتم نیام ارجوکم تنتبهون، ام حالت مودتکم عن امامکم فلا تنصرونه، فهذه نساء الرسول لفقده کم قدعلاهن النحول فقوموا عن نومتکم ایها الکرام البررة و ادفعوا عن حرم الرسول...» برادر و یاورم عباس کجاست؟ برادرم! من در میان جمع لشکر، غریب و تنها مانده‌ام و برایم سخت است که تو را در خون غوطه ور بینم. ای مسلم بن عقیل! ای هانی بن عروه، ای حبيب! ای زهير...! چرا جواب مرا نمی‌دهید؟ چرا صدای مرا نمی‌شنوید؟ آیا به خواب رفته‌اید و یا از پیشوای خود، رشته محبت بریده‌اید که به یاری اش بر نمی‌خیزید. این زنان رسول خداوند که آوای غریبی‌شان بالا- گرفته است. پس از خواب برخیزید، ای نیک مردان کریم! از حرم رسول خدا، دشمن را دور سازید... ۴. کاروان سالار عشق، در گودی قتلگاه افتاده بود. پیشانی اش بر اثر سنگ جفا شکسته بود. تیر ستم، به قلب نازنینش فرو رفته بود. تنها بود و بی کس! جز کودکان و زنان، یار و مددکاری نداشت. لحظه به لحظه بر درنده خوبی دشمن، افزوده می‌شد. نه مهر مکتبی داشتند و نه نشان آدمی. حیوانان‌های درنده خوبی که لباس آدمی بر تن کرده بودند. از بدن مبارک امام، خون بسیار رفته بود. کم کم قوای بدنی اش به تحلیل رفت. از دیدگانش اشک پیروزی سرازیر شد. صدای گریه اش در گودی قتل‌گاه پیچید. در آن واپسین لحظات زندگی، چنین استغاثه نمود: «واجده، وامحمداه، والبتاء، واعلیاه، واخاه، واحسنه، واعباساه، واغربتا، واغوثاه، واقله ناصره، اقتل مظلوماً و جدی محمد المصطفی، اذبح عطشاناً و ابی علی المرتضی، اترک مهتوکا و امی فاطمه الزهراء» آه جدم! آه پدرم! آه برادرم! امان از بی کسی و بی یآوری. من مظلومانه کشته می‌شوم، در حالی که جدم محمد مصطفی است؛ آیا مرا تشنه لب می‌کشید، در حالی که می‌دانید پدرم علی مرتضی است؟! آیا احترام مرا از میان می‌برید، در حالی که مادرم فاطمه زهرا است؟ ۵. قتل‌گاه شاهد بود که در آخرین لحظات زندگی اش، نگاه طولانی و ممتدی به آسمان انداخت. دلش را به مهر خدای بزرگ گره داد. چون بنده فرمان‌بردار که بار مسئولیتش را به سامان رسانده باشد، چنین به درگاه فریاد رس عالمیان استغاثه کرد: «صَبْرًا عَلٰی قَضَائِكْ- يَا رَبُّ لَا إِلَهَ سِوَاكَ- يَا غِيَاثَ الْمُشْتَغِيثِينَ، مَالِي رَبِّ سِوَاكَ، وَلَا مَعْبُودٌ غَيْرُكَ، صَبْرًا عَلٰی حُكْمِكَ- يَا غِيَاثَ مَنْ لَا غِيَاثَ لَهُ، يَا دَائِمًا لَا نَفَادَ لَهُ، يَا مُحْيِيَ الْمَوْتِي، يَا قَائِمًا عَلٰی كُلِّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ» اُحْكُمْ بَيْنِي وَبَيْنَهُمْ وَأَنْتَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ... ای پروردگاری که به جز تو خدایی نیست، در مقابل قضا و قدرت، شکیبایم. مراجز تو پروردگار و معبودی نیست، ای فریادرس داد خواهان! برحکم و تقدیرت صابر و شکیبایم. ای فریاد رس آنکه فریادرسی ندارد! ای همیشه زنده‌ای که پایان ندارد! ای زنده کننده مردگان! ای خدایی که هر کسی را با اعمالش می‌سنجی، در میان من و این مردم حکم کن که تو بهترین حکم کننده‌گانی. یکی درد و یکی درمان پسندد یکی وصل و یکی هجران پسنددمن از درمان و درد و وصل و هجران پسندم آنچه را جانان پسنددو در حالی که عبارت «بِسْمِ اللَّهِ وَ بِاللَّهِ وَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ عَلَى مِلَّةِ رَسُولِ اللَّهِ.» را زیر لب زمزمه می‌کرد، روحش به آسمان‌ها پر گشود و بعد از تحمل آن همه زخم شمشیر، خنجر، سنگ و سنان، به میهمانی خدای کریم و رسول عظیم و امامان مبین

شتافت. سلام حق جوین و حق پژوهان بر تو ای قربانی راه حق و ای درخت سرسبز باغستان نبوت و امامت! العن و نفرین باد بر قاتلان سنگدلت که حقت را نشناختند و با نهایت شقاوت، بالبان تشنه شهیدت کردند؛ و با خاموش ساختن نور و بی توجهی به فضیلت، جهانی را ظلمانی کردند. غافل از این که نور خدا هرگز خاموش نمی‌شود! دشمنت کشت ولی نور تو خاموش نگشت آری آن نور که فانی نشود، نور خداست

## درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحيم

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می‌کنند

بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهل بیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می‌دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف: دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز:

الف) چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب) تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن همراه

ج) تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما، انیمیشن، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و ...

د) ایجاد سایت اینترنتی قائمیه [www.ghaemiyeh.com](http://www.ghaemiyeh.com) جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی

دیگر

ه) تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

(و) راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۰۵۲۴-۲۳۵) (ز) طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و... (ح) همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

(ط) برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

(ی) برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضور و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت: ۲۳۷۳ شناسه ملی: ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: [www.ghaemiyeh.com](http://www.ghaemiyeh.com) ایمیل: [Info@ghaemiyeh.com](mailto:Info@ghaemiyeh.com) فروشگاه اینترنتی:

[www.eslamshop.com](http://www.eslamshop.com)

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳ (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور

کاربران (۰۳۱۱) ۲۳۳۳۰۴۵

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایند انشاءالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳، شماره کارت: ۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳ و شماره حساب شبا: -۰۶۲۱-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۱۸۰-۰۰۰۰ IR۹۰

۵۳-۰۶۰۹ به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان - خیابان مسجد سید

ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام: - هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنت غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کرم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلى الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست تر می داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می رسانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، اما تو دریچه ای [از علم] را بر او می گشایی که آن بینوا، خود را بدان، نگاه می دارد و با حجت های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می سازد و او را می شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی گمان، خدای متعال می فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».



مرکز تحقیقات و ترجمه

اصفهان

گامگاه

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی  
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

[www.Ghaemiyeh.com](http://www.Ghaemiyeh.com)

[www.Ghaemiyeh.net](http://www.Ghaemiyeh.net)

[www.Ghaemiyeh.org](http://www.Ghaemiyeh.org)

[www.Ghaemiyeh.ir](http://www.Ghaemiyeh.ir)

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

